

اقتصاد سیاسی کشورهای صادر کننده نفت

○ ترجمه علیرضا طیب

■ منبع: Mediterranean Peoples, September 1979

دکتر محمد علی همایون کاتوزیان
استاد بازنشسته دانشگاه کنت - انگلستان

توضیح نویسنده:

از سال ۱۹۷۹ که این مقاله به چاپ رسیده، تحولات عمده‌ای در جهان نفت و سیاست‌ها صورت گرفته است ولی تحلیل آقای دکتر کاتوزیان به اعتبار خود باقیست. از ایشان که این مقاله ارزشمند و خواندنی را در اختیار ما قرار داده‌اند سپاسگزاریم.

اطلاعات سیاسی - اقتصادی

بیش نویس این مقاله در سال ۱۹۶۹ نوشته شد ولی سرانجام آن را در سال ۱۹۷۹ چاپ کردند، زیرا تا آن زمان درآمد سرشار نفت هم از نظر علمی و هم از نظر مادی مانع از آن بود که تحلیل درستی از اقتصاد کشورهای نفتی منتشر شود. ولی اکنون پس از سال‌ها، و بویژه با سقوط شدید بها و درآمد نفت، تازه بیش بینی‌های این مقاله مشهود شده است.

همایون کاتوزیان

□ نوشته حاضر حاصل تأملات نظری و مشاهدات تجربی در مورد دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی است که از سال ۱۹۶۹ در برخی کشورهای صادرکننده نفت رخ داده است. بنابراین، اساساً باید آن را مدلی نظری برای پیش بینی روندها دانست نه نوعی تعمیم تجربی رویدادهایی که واقعاً در دهه گذشته به وقوع پیوسته است. افزون بر این، مدل مزبور در اصل بر پایه افزایش (ملایم) درآمدهای نفتی به علت رشد سالانه حجم صادرات این فرآورده تا قبل از اکتبر ۱۹۷۳ بی‌ریزی شده است، هرچند انقلاب بهای نفت در این سال مؤید و تسریع کننده روندهایی بود که این مدل پیش بینی کرده بود.

بررسی حاضر نوعی چارچوب مرجع برای اقتصاد سیاسی توسعه نیز هست زیرا گنش متقابل عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در جریان تعیین الگو و آهنگ توسعه در کشورهای صادرکننده نفت آشکارا مدنظر قرار می‌دهد. همه نظریه‌های اقتصادی از جمله نظریه راست‌اندیشانه اقتصاد (دست کم بطور تلویحی) نظریه‌ای در باب اقتصاد سیاسی است. به عبارت دیگر، تمامی این نظریه‌ها بر مجموعه‌ای از مفروضات درباره نهادها و رفتارها پایه‌گذاری می‌شود که در غیاب آنها (کل یا بخشی از) نظریه، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. نتیجه آنکه تحلیل‌های اقتصادی - بویژه در مورد کشورهای در حال توسعه - باید آن دسته عوامل اجتماعی و سیاسی را نیز در نظر گیرد که سهم چشمگیری در صورت بندی سیاست‌های اقتصادی دارد و برای کل اقتصاد سیاسی متضمن پیامدهای مهمی است. و سرانجام، ممکن است چارچوب تحلیلی زیر حتی برای جامعه‌شناسان و آن دسته از دانشمندان علوم سیاسی نیز که دست‌اندرکار مطالعات توسعه، بویژه در مورد کشورهای صادرکننده نفت هستند جالب توجه و مناسب باشد.

می‌شد که کشورهای نفتی در راه دستیابی به توسعه اجتماعی و اقتصادی، با مشکلی جدی - مگر شاید کمبود نیروی کار ماهر - روبرو نخواهد شد. این سرخوشی چنان بود که کنفرانس‌های علمی، دیدگاه‌های واقع‌بینانه‌تر در مورد اوضاع را نادیده می‌گرفتند و نشریات تخصصی نیز آنها را مردود می‌شمردند. وقتی تلقی و نگرش عناصر مستقل‌تر و اندیشمندتر غرب چنین بود، دیگر به قلمفرسایی در مورد خوش بینی غیر قابل باوری که خود کشورهای نفتی در مورد درخشش ناگهانی بخت مادی خویش داشتند نیازی نیست. اما درآمدهای نفتی دست کم از یک دهه پیشتر، در توسعه اقتصاد سیاسی کشورهای صادرکننده نفت نقشی بسیار مهم ولی کمتر آشکار ایفا کرده بود. نه تنها آشکار بود که حتی رشد اقتصادی پیشرفته‌ترین کشورهای نفتی نیز مستقیماً به بخش نفت وابسته است، بلکه حتی می‌شد پیش بینی کرد که این وابستگی برای کل شبکه ساختار و مناسبات اجتماعی - اقتصادی

(I) سرخوشی نفتی

سرخوشی نفتی به انقلاب بهای نفت در سال ۱۹۷۳ بازمی‌گردد که «کارشناسان» را سردرگم، و بسیاری را نسبت به اهمیت سیاسی و اقتصادی این فرآورده اساسی و تمرکز جغرافیایی آن هشیار ساخت. رویداد مزبور بلافاصله در همه جا این تصور را ایجاد کرد که کشورهای نفتی برای رسیدن به «دوران طلایی» به راهی میان‌بر دست یافته‌اند؛ دورانی طلایی که شمارزیر بهترین توصیف برای آن بود: «از نفت به اندازه درآمدزایی آن، به همه به اندازه چشمداشت‌هایشان». هرچند در غرب تلاش‌های فکری حول بحران پولی ساختگی بین‌المللی (که انتظار می‌رفت از «انقلاب قیمت نفت» ناشی شود) و پیش بینی «علمی از هم گسیختگی اوپک» متمرکز بود، ولی احساس

۲. درآمدهای نفتی، دولت و دگرگونی اجتماعی

الف) استقلال بخش نفت

بخش نفت عملاً مستقل از بقیه اقتصاد سیاسی است. این استقلال نه تنها استقلال فنی (نهاده ای - ستانده ای) است که خود امری بسیار شناخته شده می باشد بلکه مهم تر از آن، بازده نفت خام وابستگی بسیار ناچیزی به ابزارهای داخلی تولید دارد و بویژه سهم بخش نفت از کل نیروی کار کشور بسیار ناچیز است. بر این اساس، درآمدهای نفتی به عنوان درآمد به نیروی کار و سرمایه داخلی تعلق نمی گیرد بلکه نوعی عایدی دولتی محسوب می شود. در یک کلام، درآمدهای نفتی نوعی مازاد اقتصادی محض یا درآمد اقتصادی جمعی را چه در معنای ریکاردویی (تفاضلی) و چه در معنای مارکسی - مارشالی (انحصاری) این مفهوم تشکیل می دهد.^۲ اما سهم این مبالغ در درآمد ملی چشمگیر است و نزدیک به کل دریافتی ارزی دولت از محل آنها تأمین می شود.

ب) نقش و جایگاه دولت

درآمدهای نفتی را دولت دریافت و خرج می کند. همین امر استقلال فنی - اقتصادی بخش نفت را به استقلال اجتماعی - اقتصادی دولت با پیامدهای مهم زیر تبدیل می کند. نخست، درآمدهای عمومی درصد بسیار بالایی از درآمد ملی را تشکیل می دهد. دوم، این درآمدها نه ناشی از دریافت های مالیاتی معمولی از بخش های داخلی است و نه مانند کشورهای سوسیالیستی حاصل درآمدهای بنگاه های اقتصادی عمومی. به عبارت کلی تر، نوعی وضع منحصر به فرد - تقریباً بی هیچ مشابهی در طول تاریخ - وجود دارد که در آن، شکوفایی و پیشرفت اقتصادی تا حد زیادی مستقل از مازاد اقتصادی تولید شده در داخل و حجم آن است.^۳ هرچند دولت مصرف کننده، سرمایه گذار و کارفرمای اصلی است ولی برای حفظ سطح بالایی از هزینه ها، (مستقیم یا غیر مستقیم) به ابزارهای داخلی تولید وابسته نیست. در واقع، جایگاه تاریخی دولت بازگشته شده است: این بخش های اقتصادی داخلی از جمله بخش خصوصی است که از لحاظ دریافتی های مستقیم و غیر مستقیم رفاهی از طریق هزینه شدن درآمدهای نفتی توسط دولت وابسته به دولت است. از راه همین سازوکار ساده، دولت به تنها سرچشمه قدرت اقتصادی و اجتماعی میدل می شود؛ قدرتی که بعلاوه، از تلاش های تولیدی جامعه نیز مستقل است. بر همین اساس، دولت گرایش پیدا می کند به اینکه تمامی حقوق و وظایف را در جنگ خود گیرد؛ و در نتیجه، بر قالب و محتوای ساختار و مناسبات اجتماعی - اقتصادی اثر می گذارد.

پ) دولت و طبقات اجتماعی

در این شرایط، روشن ترین علت تفکیک اجتماعی طبقات مختلف نه درآمدهای نسبی آنهاست و نه رابطه مشترکشان با ابزارهای تولید. برعکس، عامل تعیین کننده رفاه، جایگاه و موقع نسبی گروه های مختلف اجتماعی - اقتصادی، رابطه مشترک آنها با دولت - این تأمین کننده اصلی ابزارهای مصرف - است. به دیگر سخن، قشر بندی اجتماعی تابع وابستگی نسبی به دولت می گردد. در این حال می توان سه گروه اجتماعی عمده را از هم تشخیص داد: الف) گروه تحت الحمايگان دولت (clientele) مرکب از تمامی طبقاتی که به دلیل سنت، دارایی یا تحصیلات، [در عین برخورداری از مزایای درآمد نفت] بزرگترین تهدید برای انباشته شدن انحصاری حقوق اجتماعی - اقتصادی در دستان دولت هستند و به همین علت در قالب دستمزدها و حق الزحمه های بالا، مناصب پر منفعت، اعتبارات کم بهره و

این کشورها پیامدهایی مهم تر، و برای توسعه دیرپای کل اقتصاد سیاسی عواقب روشن و قطعی (و نسبتاً نامطلوب) در بر خواهد داشت. مستقیم ترین و مخرب ترین نتیجه این تأثیر (هرچند نه یگانه نتیجه آن) برای بخش کشاورزی آن دسته از کشورهای نفتی حاصل شد که از دیرباز سهم عمده ای از تولید ملی و نیروی کارشان به این بخش اختصاص داشت. اما این به خودی خود تنها یک جنبه از اثر گسترده تری است که درآمدهای نفتی بر ساختار و مناسبات اجتماعی - اقتصادی، الگوی مصرف، راهبرد سرمایه گذاری و انتخاب فنونی دارد که خود موجب برخی جایجایی های چشمگیر اجتماعی - اقتصادی شده است. چارچوب تحلیلی زیر به قصد مشخص ساختن عوامل عمده دخیل در این فرایند و نشان دادن سیاستهایی که به تخفیف بخش اعظم این اثرات کمک می کند پی ریزی شده است.

(II) یک چارچوب تحلیلی

۱. گونه شناسی

هر مدل کلی، پیش از بکار بسته شدن در موارد مشخص، نیازمند برخی جرح و تعدیل هاست. وجوه افتراق کشورهای صادر کننده نفت - که احتمالاً کمتر از وجوه همسانی آنها نیست - ممکن است ناظر به ساختارهای اقتصادی و نظام های سیاسی متفاوت و غیره باشد. اما از لحاظ مقصود فعلی این نوشته، ما آنها را به دو گروه اصلی «کشورهای بیابانی» و «اقتصادهای کشاورزی» تقسیم می کنیم. کشورهای گروه نخست - چون کویت، امارات عربی متحده و غیره - دارای جمعیتی اندک و یک بخش کشاورزی نه چندان مهم هستند؛ حال آنکه کشورهای گروه دوم - مانند ایران، عراق، نیجریه و غیره - دارای جمعیت های نسبتاً پر شمار و بخش های کشاورزی بزرگ و مهم می باشند. آشکار است که کشورهایی مثل عربستان سعودی، لیبی و الجزایر دارای برخی ویژگیهای هر دو گروهند. بنابراین آنها نوعی گروه «دورگه» از کشورهای صادرکننده نفت را تشکیل می دهند. یک نتیجه مهم این گونه شناسی آن است که در اقتصادهای «بیابانی» رقم درآمد سرانه چشمگیر است، ولی در گروه دوم از کشورها این رقم چندان بالا نیست؛ البته در برخی از این کشورها سطح مطلق درآمدها به مراتب چشمگیرتر [از کشورهای بیابانی] است. جلوتر خواهیم دید که برخی از جنبه های «مدل» حاضر اساساً در مورد کشورهای گروه دوم که دارای اقتصادهای به مراتب پیچیده تری هستند و باقیه کشورهای جهان سوم شایهت بیشتری دارند کاربرد پذیر است.^۴ به عبارت صریح تر، تأثیر درآمدهای نفتی بر بخش کشاورزی و جامعه روستایی - همراه با تأثیرات سرایتی آن برای بقیه اقتصاد سیاسی - تنها می تواند در مورد آن دسته از کشور صادر کننده نفت موضوعیت داشته باشد که از پیش نیز دارای بخش کشاورزی بزرگ و مهمی بوده اند. نتیجه آن که، مسائل مربوط به تخصیص منابع، انتخاب فنون و غیره، برای این دو نوع از اقتصادهای نفتی تا حدودی متفاوت است.

با این وجود، سازوکارهای کلی تری که در چارچوب حاضر مطرح می شود در مورد تمامی کشورهای صادر کننده نفت - البته با توجه به تفاوت های گروهی و انفرادی موجود میان آنها - صادق است. هر مدل نظری چیزی نیست جز یک نمونه غیر واقعی و تصویری انتزاعی از یک مسئله واقعی، چه رسد به مدل هایی که ناظر بر مجموعه پیچیده ای از مسائل مربوط به یک کشور، یا حتی یک گروه از کشورهاست. مدل های نظری در بهترین حالت می تواند چارچوب مرجع ساده ای برای اشراف یافتن به مسائل پیچیده در اختیار ما بگذارد. به همین دلیل هنگام به کار بستن آنها در هر مورد مجزاً باید در آنها جرح و تعدیل هایی کرد.

لازم به ذکر نیست که توازن و توزیع قدرت سیاسی، حجم و نقش دیوانسالاری دولتی، جنبه‌های جامعه‌شناختی زندگی و کار و غیره نیز از سطح و ترکیب مصرف و سرمایه‌گذاری کل تأثیر می‌پذیرد (ولی) - در عین اذعان به اهمیت والا و موضوعیت چشمگیر آنها در ارتباط با وجوه اقتصادی توسعه - این مقوله‌ها خارج از چارچوب تحلیل حاضر قرار دارد.

الف) تأثیر درآمدهای نفتی بر مصرف عمومی

افزایش هزینه‌های مصرفی بخش عمومی در آغازه‌شکل‌های زیر را به خود می‌گیرد: (۱) گسترش دستگاه دولت؛ (۲) افزایش غیر معمول دستمزدها و حقوق بازنشستگی دولتی و غیره که تعیین‌کننده حداقل درآمد در بخش تجاری است؛ و (۳) کاهش و معافیت مالیات بردارآمد. این خود موجب افزایش اشتغال، درآمد و ثروت گروه تحت‌الحمايه دولت، ارتقاء سطح مصرف آنها، و تغییر ترکیب این مصرف به نفع خدمات جدید، کالاهای مصرفی با دوام و غذاهای تجملی می‌گردد. سهم خدمات در بازده ملی هم در اثر گسترش سریع خدمات عمومی و نیز بالا بودن تقاضا برای خدمات خصوصی جدید - که در هر دو نیز گروه تحت‌الحمايه دولت بالاترین سهم را دارد - افزایش می‌یابد. با توجه به کمبود شدید «نیروی کار ماهر» لازم برای عرضه خدمات جدید، خود این موجب درخشش بیشتر ستاره بخت گروه تحت‌الحمايه می‌شود و این جریان به فرآیندی تراکمی - انباشتی مبدل می‌گردد.

رشد تقاضا برای خانه‌های تجملی موجب بروز زمینخواری در شهرها و کمبود مواد خام لازم برای ساختمان که تنها تا حدودی می‌توان آنها را وارد کرد می‌شود. افزون بر این، بخش اعظم پس‌اندازهای طبقه «تحت‌الحمايه» راهی بورس بازی زمین خواهد شد و بدین ترتیب در کل بازار مسکن تورم پدید می‌آید و ثروت طبقه «تحت‌الحمايه» بیشتر و بیشتر خواهد گردید. تنها فایده این جریان برای توده نیروی کار شهری ایجاد مشاغل موقت و فشار تزایدی دستمزدها در این بخش می‌باشد، ولی همین مزایا نیز به علت افزایش سریع قیمت و اجاره بهای مسکن از دست می‌رود. افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی با دوام را تا حدودی افزایش تولید داخلی و تا حدودی نیز واردات مستقیم این کالاها مرتفع می‌سازد که در هر دو عرصه، طبقه تحت‌الحمايه عامل اصلی است. ولی تأثیر اشتغال‌زای این افزایش تقاضا تنها محدود به رشد تولید داخلی کالاهای مصرفی با دوام است که اولویت دادن به استفاده از تکنولوژی سرمایه‌بر نیز آن را بیشتر محدود می‌سازد. طبقه تحت‌الحمايه به اعتبارات ارزان و هنگفت دولتی به سهولت دسترسی دارد و این در نبود کنترل‌های ارزی به معنی آزادی وارد کردن ماشین‌آلاتی است که در داخل تولید نمی‌شود. اما در مورد فرآورده‌های غذایی و کشاورزی باید گفت که بخش کشاورزی قادر به برآورده ساختن افزایش سریع تقاضا برای این فرآورده‌ها نیست؛ حال آنکه اگر چنین می‌بود رشد رفاه اقتصادی دست کم تا حدودی نصیب دهقانان نیز می‌شد. این ناتوانی ربطی به افسانه «عدم واکنش دهقانان» ندارد بلکه تا حدودی ناشی از محدودیت‌های فنی و

ساختاری و تا اندازه‌ای نیز ناشی از غفلت عمدی از بخش کشاورزی در راهبرد توسعه است که در سطور زیر بدان خواهیم پرداخت. در نتیجه، کمبود مواد غذایی در شهرها به کمک افزایش وارداتی مرتفع می‌شود که تنها در سایه درآمدهای نفتی امکان‌پذیر است. با این وجود، به دلیل محدودیت‌های فیزیکی مطرح برای واردات و توزیع آنها (یعنی ناکافی بودن بنادر، جاده‌ها، و تسهیلات ذخیره‌سازی و حمل‌ونقل) و گاه به علت ترجیح فرآورده‌های داخلی (مثلاً گوشت تازه به جای گوشت یخ زده) از سوی مصرف‌کنندگان، فشارهای تورمی همچنان ادامه خواهد یافت. تورم بهای مواد غذایی بر تورم قیمت مسکن و خدمات افزوده می‌شود و سخت‌ترین اثرات را بر نیروی کار شهری می‌گذارد. دولت خواهد کوشید تا با اعطای سوبسید به فرآورده‌های

غیره بزرگترین بخش تعهدات را برای دولت به باری آوردند. بدین ترتیب آنها از سطح بسیار بالا و رو به رشد مصرف، و نرخ سریع انباشت مالی برخوردار می‌شوند. (ب) توده جمعیت شهری (به استثنای تازه‌ترین مهاجران از نواحی روستایی) که هم از آثار درآمدزا و اشتغال‌زای هزینه‌های بسیار بالای دولتی و خصوصی سود می‌برند و هم از مقررات دولتی ناظر بر حداکثر ساعات کار، حداقل دستمزدها، و طرح‌های رفاهی در صنایع بهره‌مند می‌شوند. (پ) جمعیت روستایی (در کشورهایی چون ایران، عراق، نیجریه، ونزوئلا، مکزیک و غیره) که تقریباً بطور کامل مورد بی‌عنایتی قرار گرفته‌اند.

بالا بودن نفرت، فقر فلاکت‌بار، پراکندگی جغرافیایی و غیره، شانس ناچیزی برای تقاضای پشتیبانی اقتصادی و عدالت اجتماعی در اختیار دهقانان قرار می‌دهد. جدای از این، راهبرد توسعه - که چند سطر پایین‌تر، آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد - بطور فعال موجب اضمحلال کشاورزی و نابودی جامعه روستایی می‌گردد.

اما به دلایلی که ذیلاً به آنها خواهیم پرداخت، این سلسله مراتب وابستگی اجتماعی - اقتصادی نه تنها به پیشرفت دیربای اقتصادی بلکه حتی به عملکرد نسبتاً روان و پایدار اقتصاد سیاسی نیز منجر نمی‌گردد. برعکس، چنین جامعه‌ای جز در صورت تلاش آگاهانه برای سازگار ساختن شیوه توسعه خود با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی کشور، با برخورداری اجتماعی، عدم توازن اقتصادی و نابسامانی‌های تکنولوژیک دست به گریبان خواهد بود.

۳. الگوی توسعه

در همه جا، سطح و ترکیب مصرف کل، سطح و ترکیب سرمایه‌گذاری کل، راهبرد توسعه اقتصادی، و انتخاب فنون (مربوطه) در بخش شهری، بر الگوی توسعه اجتماعی و اقتصادی اثر می‌گذارد یا آن را تعیین می‌کند. در کشورهای درحال توسعه، دولت نقش کمابیش مهمی در تعیین مقوله‌ها و تصمیمات فوق دارد. عمده‌ترین موانع رشد سریع اقتصادی اینهاست: نخست، بهره‌برداری کمتر از حد مطلوب از ظرفیت تولیدی موجود به علت انعطاف‌ناپذیری چارچوب نهادی، و ساختار تکنولوژیک اقتصاد سیاسی؛ دوم، محدودیت‌های مطرح برای ظرفیت فعلی تولید کالاهای (سرمایه‌ای و مصرفی) داخلی؛ سوم، کمبود سرمایه مالی یا «پس‌انداز» داخلی (که در صورت انعطاف‌پذیری ساختارهای فنی و نهادی کشور مسئله‌ای جدی نمی‌بود)؛ و چهارم، کمبود منابع مالی خارجی یعنی ارز که خود موجب محدودیت شدید واردات کالاهای (سرمایه‌ای و مصرفی) خارجی می‌گردد. متأسفانه تنها دو محدودیت اخیر - یعنی کمبود منابع مالی داخلی و خارجی - را با چشم غیر مسلح می‌توان دید، و حتی آنان که مجهز به عینک‌های علمی و تحلیلی هستند گاه از اهمیت دیگر مسائل غفلت می‌کنند یا آنها را دست کم می‌گیرند. در نتیجه، بسیاری از کشورهای درحال توسعه یا رهبران آنها بر این باورند که اگر صرفاً دسترسی کافی به منابع مالی بویژه منابع ارزی می‌داشتند دیگر هیچ‌گونه مشکل جدی در برابرشان نبود.

نتیجه آنکه در یک کشور صادرکننده نفت سیل درآمدهای نفتی در قالب ارزهای خارجی، این تصور نادرست را موجب می‌شود که برای رشد مصرف درحال و آینده بطور تومانی هیچ محدودیت عمده‌ای مطرح نیست. و هیچ مانع اساسی بر سر راه «توسعه اقتصادی» وجود ندارد. هزینه شدن درآمدهای نفتی توسط دولت، چه از لحاظ مصرف و چه از لحاظ سرمایه‌گذاری، به صورت الگویی برای بقیه اقتصاد درمی‌آید. سطح و ترکیب مصرف و سرمایه‌گذاری کل به نوبه خود تعیین‌کننده دگرگونی ساختاری، راهبرد توسعه، انتخاب فنون، سطح و ترکیب اشتغال، نرخ تورم، توزیع درآمد و رفاه، و ویژگیهای جمعیت‌شناختی اقتصاد سیاسی می‌باشد.

مَشوق رشد فعالیت‌های شهری کاملاً وابسته به درآمدهای نفتی، تغییر توزیع درآمد و ثروت به نفع يك اقلیت کوچک، ایجاد عدم تعادل تولیدی و مصرفی و نتیجتاً نرخ‌های بالای تورم می‌گردد، خطر بیکاری دیرپا را مطرح می‌سازد، بخش کشاورزی و جامعه روستایی را نابود می‌کند و به تعارضات اجتماعی و بی‌نظمی روانشناختی می‌انجامد.

این گرایش‌ها گریزناپذیر نیست ولی به شدت با سرشت واقعیت اجتماعی - اقتصادی کشورهای درحال توسعه صادر کننده نفت آمیخته است. افزون بر این، باید یادآور شد که تمامی گرایش‌های برشمرده شده در بالا در همه کشورهای صادر کننده نفت تحقق نخواهد یافت - و در هر حال ممکن است آهنگ و شدت تحقق هر يك از این گرایش‌ها بسته به هر کشور تفاوت کند. سرانجام، برخی از امکان‌های یاد شده آشکارا ناظر بر آن دسته کشورهای صادر کننده نفت است که دارای جمعیت‌های پر شمار و يك بخش کشاورزی سنتی هستند. اما این چارچوب ساده (و لزوماً متعصبانه)، حاوی اشاراتی چند به مشکلات جدی موجود در راه توسعه اقتصادی و اجتماعی همه کشورهای صادر کننده نفت نیز هست که این کشورها جز به بهای زیان دیدن نمی‌توانند از آنها چشم‌پوشند.

پ) راهبرد توسعه و انتخاب فنون

در بالا یادآور شدیم که (الف) راهبرد توسعه به شدت به زیان کشاورزی جهت گرفته است و (ب) انتخاب فنون معمولاً سرمایه‌بر بوده است. با توجه به این واقعیت که تلفیق این دو سیاست کلان اقتصادی مسائل (به هم وابسته) بسیاری را ایجاد می‌کند، ضروری است که آنها را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار دهیم. سمت‌گیری استراتژیک به زیان کشاورزی و به سود فنون سرمایه‌بر، خاص کشورهای صادر کننده نفت نیست. بسیاری از کشورهای درحال توسعه اعتقاد دارند که برای صنعتی کردن اقتصاد خود، تنوع بخشیدن به فعالیت‌های تولیدی خویش، افزایش «پس‌انداز داخلی» و رشد اقتصادی آینده و غیره، باید هم بر سرمایه‌گذاری در بخش شهری تأکید ورزند و هم در این بخش از يك شیوه تولیدی سرمایه‌بر پیروی کنند. مبنای نظری این ایستار کاملاً هم‌وجه نیست و این (تا حدودی) از بحث آتی ما در مورد وضع کشورهای صادر کننده نفت روشن خواهد شد. ولی در هر حال، تجربه نشان می‌دهد که استراتژی‌های بالا برای کشورهای مزبور ثمرات بسیار ناچیزی در بردارد و در عین حال مشکلات اجتماعی - اقتصادی بسیاری همچون کمبود مکرر منابع ارزی، عقب‌ماندگی روستاها، فقر و بیکاری در شهرها و غیره را سبب می‌شود. اما در مورد کشورهای صادر کننده نفت، ظاهراً تصویر بسیار متفاوت است. مطابق نظریه انتزاعی و نیز مشاهدات سطحی، کشورهای نفتی اولاً باید بر گسترش شهرنشینی تأکید ورزند چرا که می‌توانند نیازهای کشاورزی خویش را از راه واردات برطرف سازند و ثانیاً باید از فنون سرمایه‌بر استفاده کنند زیرا منابع سرمایه (و منابع ارزی) فراوانی در اختیار دارند. پیش از بحث در مورد محدودیت‌های این تصورات، اشاره به يك تناقض ظاهری سودمند است: در يك کشور درحال توسعه معمولی ظاهراً بدان دلیل کشاورزی به فراموشی سپرده می‌شود که کشور، خود را بیش از حد وابسته به این بخش می‌داند حال آنکه در يك اقتصاد درحال توسعه نفتی غفلت از کشاورزی به این علت صورت می‌گیرد که کشور، خود را مستقل از بخش کشاورزی می‌داند! به همین ترتیب، در کشورهای غیر نفتی، ظاهراً بدان امید از فنون سرمایه‌بر استفاده می‌شود که «پس‌انداز داخلی» و منابع ارزی آینده افزایش یابد، حال آنکه در کشورهای صادر کننده نفت از آن رواج همین سیاست بیرومی می‌شود که کشور با فراوانی سرمایه (مالی) داخلی و خارجی روبروست! اما در مورد اقتصادهای نفتی، به دلایل زیر، انتخاب فنون سرمایه‌بر به هیچ‌وجه لزوماً صحیح نیست. نخست،

غذایی در بخش شهری این وضع را تخفیف دهد ولی روشن است که این شیوه هیچ فایده‌ای برای کشاورزان ندارد. در يك کلام، هزینه کرد درآمدها برای مصرف، هیچگونه ثمری برای کشاورزان ندارد و اگر هم اثری بر آنها می‌گذارد در جهت وخیم‌تر کردن وضع آنهاست. (برای دیدن تحلیل فنی تأثیر درآمدهای نفتی بر مصرف کلی ر.ک. به ضمیمه ۱)

ب) تأثیر درآمدهای نفتی بر سرمایه‌گذاری

نقش دولت در زمینه سرمایه‌گذاری حتی مستقیم‌تر است. نخست، بخش خدمات - که پیشاپیش نیز در واکنش نسبت به افزایش تقاضای مصرفی برای خدمات جدید رو به رشد گذاشته است - بر اثر رشد سریع دستگاه دولت گسترش بیشتری می‌یابد. این موجب جلب بخشی از نیروی کار ماهر مدرن از فعالیت‌های تولیدی به فعالیت‌های خدماتی خواهد شد. دوم، راهبرد جایگزینی واردات منجر به (الف) سرمایه‌گذاری دولت در صنایع سنگین؛ و (ب) سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در زمینه تولید (و عمدتاً مونتاژ) اقلام مصرفی با دوام خواهد شد. سوم، بخش کشاورزی براساس این فرض فراگیر ولی نادرست که صنعتی شدن صرفاً با گسترش شهرنشینی همراه است و بر پایه این باور غلط که نیازهای غذایی و مواد خام يك کشور نفتی را به سهولت می‌توان با کمک درآمدهای نفتی برطرف ساخت به فراموشی سپرده می‌شود.

نتایج راهبرد فوق به قرار زیر است: نخست، فعالیت‌های شهری (در زمینه خدمات و صنایع سبک و سنگین) یکسره وابسته به بازار داخلی که خود در گرو جریان سالانه درآمدهای نفتی است خواهد بود؛ به دیگر سخن، راهبرد سرمایه‌گذاری را که خود در گرو درآمدهای نفتی (دولت) است تنها با دریافت و مصرف باز هم بیشتر درآمدهای نفتی می‌توان حفظ کرد! دوم، تمامی فعالیت‌های اقتصادی جدید - چه در بخش صنایع و چه در بخش خدمات - به شدت محتاج تجهیزات سرمایه‌ای و نیروی کار ماهر مدرن است. تجهیزات سرمایه‌ای را می‌توان وارد کرد ولی نیروی کار ماهر مدرن را که کمبود آن به شدت احساس می‌شود نمی‌توان با کارگر خارجی جایگزین ساخت. این موجب پرداخت دستمزدهای فزاینده «شبه رانت» به کارگران ماهر مدرن موجود، تغییر باز هم بیشتر توزیع درآمدها به نفع طبقه تحت‌الحمايه، افزایش قدرت خرید این گروه اجتماعی و نیز هزینه تولید - که هر دو آتش تورم را تیزتر می‌کند - می‌شود. سوم رشد ساختمان‌سازی صنعتی و ایجاد زیرساخت‌ها (که بر سرمایه‌گذاری در زمینه مسکن و دارایی شهری افزوده می‌شود) موجب بروز کمبود شدید نیروی کار و مواد خام، همراه با پیامدهای مشابه تورمی و بورس‌بازانه می‌گردد. چهارم، رشد انفجارگونه بخش ساختمان، زمینه‌ای برای اشتغال کارگران غیر ماهر فراهم می‌سازد و حتی ممکن است موجب کمبود موقت نیروی کار در نواحی شهری گردد. ولی این رشد انفجارگونه - بنا به سرشت خود - چندان نمی‌پاید و به محض آنکه در سطح مشخصی تثبیت شد موجب بیکاری فزاینده و تضاعبی می‌گردد. پنجم، تداوم عقب‌ماندگی در بخش کشاورزی، نرخ سریع رشد اقتصادی، و رفاه همگانی در شهرها، و انکای استراتژیک به واردات کشاورزی (همراه با نرخ پایین تبدیل ارز که خود موجب سردی بازار صادرات کشاورزی می‌گردد) سبب پیدایش آهنگ سریع مهاجرت از روستا به شهر می‌شود. ولی راهبرد سرمایه‌گذاری در شهرها به زیان اشتغال جهت‌گیری دارد و شهرها چه از لحاظ فیزیکی و چه از لحاظ اجتماعی قادر به جا دادن مهاجران روستایی در خود نیستند. این منجر به رشد حلیلی‌آبادها، بیکاری، اشتغال نامکفی، تعارضات و ناسازگاری‌های اجتماعی و بزهکاری می‌گردد. در عین حال، بخش کشاورزی از نظر اقتصادی هر چه بیشتر اهمیت خود را از دست می‌دهد و از نظر اجتماعی - سیاسی دچار محرومیت می‌گردد. در مجموع باید گفت درآمدهای نفتی که طبق فرض باید موجب تسهیل و تسریع فرایند پیشرفت اقتصادی و اجتماعی می‌شد سبب تهی شدن منابع نفتی کشور،

که خود حاصل خالی شدن منابع کشور است سود می برد، گروه تحت الحمايه دولت، یعنی دیوانسالاران، بازرگانان، متخصصان و غیره هستند.

سهم خدمات در درآمد ملی به سرعت افزایش می یابد هرچند - با وجود برخی بیکاری های پنهان اما قابل ملاحظه - سهم آن در نیروی کار به گونه متناسب بالا نخواهد رفت؛ این واقعیتی است که نه تنها سرمایه بر بودن شدید خدمات جدید را بلکه درآمدهای «شبه رانت» نیروی کار تخصص یافته دخیل در عرضه این خدمات - همچون مدیران، وکلای دعاوی و غیره - را نیز پنهان می سازد. راهبرد سرمایه گذاری صنعتی بر گسترش سریع تجهیزات سرمایه ای و کالاهای مصرفی با دوام تأکید می کند ولی انتخاب فنون، مانع از دستیابی به نرخ به حد کافی بالای جذب سودآور نیروی کار می گردد.

همانگونه که دیدیم استراتژی کلی توسعه همراه با پیامدهایی که برای اشتغال، تورم و توزیع رفاه دارد، به زیان کشاورزی اعمال تبعیض می کند. در مورد توزیع درآمدها، کارگران ماهر مدرن (یعنی کارگران اجاره دار) بسیار سود خواهند برد حال آنکه کارگران ماهر سنتی و افزارمندان، کارگران غیر ماهر و دهقانان دست کم بطور نسبی دچار زیان خواهند شد.

نمودار (۱) ساختار و مناسبات اجتماعی - اقتصادی را در يك کشور «کشاورزی» صادر کننده نفت نشان می دهد. در این نمودار نزدیکی نسبی به خانه نفت و دولت بیانگر سطح پیوند و نیز اهمیت هر بخش در داخل اقتصاد ملی است. افزون بر این، قطر (یا نازکی) نسبی خطوط ارتباطی نیز نشان دهنده میزان نسبی وابستگی متقابل است. این نمودار، چارچوب تحلیلی ما در مورد اقتصاد سیاسی توسعه در کشورهای «کشاورزی» صادر کننده نفت را به شکل خلاصه عرضه می کند. توجه کنید که با حذف بخش زیرین این نمودار، بقیه آن هنوز در مورد اقتصادهای نفتی کوچکتر و از نوع بیابانی موضوعیت دارد.

III نتیجه گیری

کشورهای صادر کننده نفت بویژه در قیاس با دیگر کشورهای جهان سؤم بر منابع مالی خود حاکمیت کامل دارند. هدف از این مقاله، نخست، تحلیل پیامدهای این شرایط «رشد انگیز» و دوم، نشان دادن برخی از پیامدهای احتمالی آنها برای راهبرد و الگوی توسعه این کشورها بوده است. غرض از گفته های فوق کم ارزش جلوه دادن این واقعیت نبوده که - به شرط ثابت ماندن بقیه امور - کشورهای نفتی برای تبدیل واحدهای اجتماعی - اقتصادی خویش ظرف يك دوره زمانی معقول در بهترین وضع هستند، بلکه چنین فرض شده که بعید است سایر امور ثابت باقی بماند و ممکن است برای حصول این مقصود راه های بهتر و بدتری وجود داشته باشد؛ یا در واقع ممکن است همه چیز از دست برود. خصوصاً آنجا که دولت در این فرایند نقشی تعیین کننده و شاید بی سابقه دارد لذا راهبرد هزینه های عمومی در تعیین نرخ تورم، بیکاری و غیره و نیز سمت و سوی تغییرات ساختاری، عامل «مستقل» بسیار مهمی است. اما به قول ایرانی ها ما علی الرسول الالبلاغ. باقی به دریافت کنندگان پیام مربوط می شود.

* ضمیمه مقاله در دفتر ماهنامه موجود است.

●● یادداشت ها

۱. این گونه شناسی را نه منحصر بفرد و نه جامع و مانع می دانیم. ممکن است با ملاحظات فنی، اقتصادی یا اجتماعی - سیاسی دیگری به انواع دیگری از گونه شناسی کشورهای صادر کننده نفت رسید. اما از لحاظ مقصدی که از مدل مطرح در این مقاله داریم، گونه شناسی حاضر ساده ترین و سودمندترین نمونه است.

ادامه مطلب در صفحه ۱۳۹

به دلایل زیر، وفور سرمایه مالی نمی تواند وجود داشته باشد: (الف) وفور تنها می تواند به معنی صفر بودن هزینه فرصت سرمایه باشد. ولی از آنجا که تنها با کاهش صادرات نفت یا سرمایه گذاری در خارج می توان از ایجاد «مازاد» سرمایه جلوگیری کرد، پس هزینه فرصت سرمایه نمی تواند صفر باشد. و (ب) در صورت وجود بیکاری یا اشتغال ناکافی نیروی کار، علت وفور نیروی کار صفر بودن هزینه فرصت آن است. دوم، اتخاذ فنون سرمایه بر همیشه متضمن واردسازی و کار بست تمام و کمال تجهیزات سرمایه ای و تکنولوژی جدید است. این موجب نابودی فنون و فعالیت های تولیدی سنتی (سنتی) موجود می شود که باید آن را جزو هزینه های «صنعتی شدن» به حساب آورد. این مسئله موجب بیکاری در بخش سنتی خواهد شد و تبلور پیشرفت فنی زاینده صرفه جویی کار خواهد بود که تنها در صورت کمبود دیرپای نیروی کار در اقتصاد قابل توجیه است. سوم، استفاده از تجهیزات سرمایه ای جدید (به دلیل کمبود نسبی نهاده های داخلی همیار) موجب ایجاد تنگناهای مهمی خواهد شد که مشهورترین آنها «تنگنای مهارتها» است. پیشتر پیامدهایی را که کمبود نیروی کار ماهر برای هزینه های تولید، توزیع درآمد، تورم و غیره در بر دارد خاطر نشان ساختیم اما مسئله «تنگنای مهارتها» پیچیده تر از آن است که در نظریه توسعه اقتصادی مطرح می شود: نمی توان از کمبود «نیروی کار ماهر» چنان سخن گفت که گویی نیروی کار ماهر نوع منحصر به فردی از نهاده است. این واقعیت که خود نیروی کار ماهر نیز همگون نیست - برای مثال بین دندانپزشکان و حسابداران هیچگونه رابطه جانشینی نمی تواند وجود داشته باشد - مسلماً واقعیتی معمولی و پیش پا افتاده است هرچند در عالم نظر توجه کافی بدان نشده است. اما نکته مورد نظر ما چیز دیگری است: در بسیاری از کشورهای در حال توسعه دو نوع نیروی کار ماهر وجود دارد: یکی سنتی و دیگری مدرن. نیروی کار ماهر سنتی با تکنولوژی درونزاد در ارتباط است حال آنکه نیروی کار ماهر مدرن با تکنولوژی خارجی که عمدتاً متناسب با منابع موجود و منابع کمیاب جوامع برخوردار از پیشرفت تکنولوژیک تکوین یافته است مرتبط می باشد. در کشورهای در حال توسعه، این نوع مدرن نیروی کار ماهر است که به شدت کمیاب و تولید آن بسیار پر هزینه است. بنابراین کشورهای در حال توسعه با تناقض بکارگیری تکنولوژی پیشرفته خارجی از طریق تجهیزات سرمایه ای وارداتی که آنها را دچار کمبود شدید ارز و نیروی کار ماهر مدرن می سازد روبرو هستند. ولی در همان حال این نوع تکنولوژی، نیروی کار غیر ماهر و کارگران ماهر سنتی این کشورها را بیکار می کند. این تکنولوژی موجب بالا رفتن هزینه تولید این کشورها، کاهش قدرت رقابت آنها، بیکار شدن کارگران غیر ماهرشان و معطل ماندن نیروی کار ماهر سنتی آنها می گردد. در عین حال تکنولوژی پیشرفته خارجی به علت در مزایه گذاشتن نرخ دستمزد کارگران ماهر مدرن ولی محدود کشورهای در حال توسعه، موجب تقویت گرایش های تورمی و بدتر شدن وضع توزیع درآمدها می گردد! (برای دیدن تجزیه و تحلیل فنی راهبرد سرمایه گذاری و انتخاب فنون ر.ک. به ضمیمه ۲؛ و برای کار بست نظریه رشد در مورد این مسئله ر.ک. به ضمیمه ۳).

ت) روند توزیع درآمد و دگرگونی ساختاری

گسترش سریع بخش شهری، و اتخاذ فنون سرمایه بر وارداتی به دلیل استمرار صادرات و درآمدهای نفتی (برخلاف دوران اولیه برنامه ریزی اقتصادی در شوروی) موجب کاهش مصرف کل نمی شود. در واقع به ظاهر می توان هم خدا و هم خرما را داشت. ولی رشد مصرف کل يك چیز است و توزیع آن چیزی دیگر: نتیجه تمامی گرایش ها و راهبردهایی که مورد بحث قرار دادیم جمعیت کشاورزی را تحت بدترین شرایط قرار می دهد، و به علت افزایش سریع بهای مواد غذایی و مسکن (که پیش از همه، کالاهای مزدی [wage - good] است) و ایجاد خطر بیکاری، به سود اکثریت جمعیت شهرنشین نیز تمام نخواهد شد. گروهی که بیش از همه از معجزه درآمدهای نفتی

مجله گرامی اطلاعات سیاسی - اقتصادی

احتراماً با استحضار می‌رساند در شماره ۸۱۸۲ گرامی مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، استاد گرانمایه آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی تحت عنوان «میرزا آقاخان نوری تبعه انگلیس بود یا تحت حمایت؟» شرحی مرقوم داشته بودند که طی آن ثابت کرده بودند میرزا آقاخان تبعه انگلیس نبوده بلکه براساس فرمان محمد شاه، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۸۳۹ تحت حمایت آن دولت بوده زیرا طبق فرمان مذکور دولت انگلیس حق حمایت عده‌ای از افراد از جمله میرزا آقاخان را بر عهده داشته است.

برای مخلص این توجیه قانع کننده نیست زیرا تابعیت یک دولت طبیعی است موجب مزایایی برای شخص می‌شود و متقابلاً بازتکالیفی بر عهده او قرار می‌گیرد که نسبت به دولت متبوع انجام دهد. ولی اینکه کسی تحت حمایت دولت بیگانه قرار گیرد این عمل برخلاف حیثیت و شرف انسانی است و شک نیست طبق مدارک و اسناد تاریخی میرزا آقاخان نوری خیر چین سفارت بریتانیا بوده است و برای رسیدن به آرزوی دیرین خود که صدراعظمی بوده از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرده است و بالاخره آمدوشد پنهانی او با سفارت انگلیس آنقدر علنی شده بود که به دستور حاج میرزا آغاسی مدتی او را در طولیله می‌بندند و بالاخره به کاشان تبعید می‌شود.

وتوجه عده‌ای مبنی بر اینکه: زمان را باید در نظر گرفت، آن روزها رجال ایران یا بیستی تحت حمایت روس می‌بودند یا انگلیس تا قادر باشند منافع مملکت را حفظ کنند؟! به سفسطه نزدیک‌تر است. به هر حال، هدف به هیچوجه من‌الوجوه وسیله را توجیه نمی‌کند. خیر چینی و ارتباط پنهانی با سفارت بیگانه در هر کشور مستقلاً مذموم است، خواه تحت حمایت باشد و خواه تبعه، شاید برای تبعه آنقدر قبح نداشته باشد که برای تحت حمایت نگویند است.

مجید مهران

رسمی تحت حمایتی و تابعیت انگلستان، او را از زندان و تبعید نجات داد.^۵

همین معنار می‌توان از نوشته مرحوم مهدی بامداد استنباط نمود. وی در آنجا که میرزا آقاخان با مرگ محمد شاه از تبعیدگاه خود کاشان بی‌خبر به تهران باز می‌گردد و از جانب میرزا تقی خان امیرکبیر برای بازگشت به کاشان تحت فشار قرار می‌گیرد چنین می‌نگارد:

«... میرزا آقاخان که از ایام سابق تحت حمایت دولت بریتانیا درآمده بود به سفارت انگلیس در قلهک متحصن شد و هر قدر سفارت وساطت او را نزد میرزا تقی‌خان نمود که به کاشان برگردد وقتی که کار به اینجا کشید وزیرمختار انگلیس اظهار داشت که میرزا آقاخان تبعه انگلستان است و ورقه تابعیت دارد و از این تاریخ باید مانند سایر اتباع انگلستان در خانه خود مسنون و محفوظ بماند...»^۶

گرچه جناب آقای دکتر هوشنگ مهدوی به کارگیری این دو واژه را به صورتی که نقل نمودیم نتیجه عدم «توجه مورخان و محققان ما... به فرق بین تابعیت و تحت حمایتی و آثار حقوقی مترتب بر آن» دانسته‌اند، ولی به هر حال چون اینگونه نوشته‌ها به عنوان «مرجع» مورد استفاده دانش پژوهان قرار می‌گیرد، به جاست درستی یا نادرستی آن از جانب پژوهشگران از جمله جناب آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی که در علوم سیاسی استاد و صاحب نظر هستند مورد نقد و بررسی بیشتر قرار بگیرد.

ضیاءالدین رجائی

زیرنویس

۱. مقصود از وکیل الدوله‌های انگلیس ایرانیان بودند که به نمایندگی از سوی دولت انگلستان وظایف کنسولی و نمایندگی سیاسی و اقتصادی آن دولت را انجام می‌دادند. انگلستان در فارس، کرمانشاهان و بنادر جنوب ایران چند وکیل داشت.
۲. کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، صفحه ۳۰۹.
۳. تلخیص از همان کتاب، صفحات ۲۸۲ و ۲۸۵.
۴. کتاب دلبران تنگستانی، تصنیف محمد حسین رکن‌زاده آمیت، صفحه ۱۲.
۵. کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، صفحه ۲۵۴.
۶. شرح حال رجال، جلد چهارم، صفحه ۲۶۶.

Service Sector: A New Approach» Oxford Economic papers, November 1970, pp. 262-282.

5) Katouzian, M.A.H. (1972a), «Some Observations on the Iranian Economy and its Recent Growth», Quarterly Journal of Economic Research Vol. IX Summer and Autumn 1972, pp. 62-87.

6) Katouzian, M.A.H. (1972b). «The Economic problems and Prospects for Iranian Agriculture: A Warning to the Policy - Makers». Tahqiqat - e Eqtesadi, December, 1972, pp. 62-87 (In Persian).

7) Katouzian, M.A.H. (1974), «Land Reform in Iran: A Case Study in the Political Economy of Social Engineering», Journal of Peasant Studies, January 1974, pp. 220-239.

8) Katouzian, M. A.H. (1978), «Oil versus Agriculture: A Case of Dual Resource Depletion in Iran». Journal of Peasant Studies. April 1978.

9) Mahdavi, H. (1970), «Rentier States», in Michael Cook (ed.), Studies in the Economic History of the Middle East, 1970.

10) Moore, Barrington Jr. (1967). Social Origins of Dictatorship and Democracy, Allen Lane, the Penguin Press.

11) Schumpeter, J.A. (1963), History of Economic Analysis, Allen & Unwin.

12) Sen. A.K. (1968), Choice of Technique, Basil Blackwell.

13) Wittfogel, K.A. (1957), Oriental Despotism; A Comparative Study of Total Power, Yale University Press.

بقیه مطلب از صفحه ۹۷

اقتصاد سیاسی کشورهای...

۲. در واقع یکی از مهم‌ترین رجه‌های تولید نفت خام از تولید دیگر مواد کانی همچون مس همین است. علاوه، از جمله دلایل بهره‌مندی تولیدکنندگان نفت از قدرت چانه‌زنی بیشتری نسبت به تولیدکنندگان دیگر مواد اولیه نیز همین است، چرا که نیروی کار داخلی کشورهای تولیدکننده نفت نه اساساً و نه عمدتاً برای اشتغال، وابسته به بخش نفت نیست.
۳. احتمالاً جز وضع اسپانیا در قرن شانزدهم که با سیل محموله‌های طلا استخراج شده از دنیای نو روبرو بود. اما مقایسه با وضع اسپانیا برای کسانی که در پیش‌بینی‌های اجتماعی - اقتصادی بلندمدت خود به تجربه تاریخی وقع می‌نهند می‌تواند در بردارنده پیامدهای مهم دیگری باشد.
۴. باید توجه داشت که این استدلال در صورتی قوی‌تر خواهد شد که فرض کنیم گرایش به حفظ دستمزدهای بالا که شامل عایدی‌های شبه رانت می‌شود کمتر از گرایش به حفظ دستمزدهای پایین‌تری است که چنین عایداتی را در برمی‌گیرد.

منابع

- 1) Allen, R.G.D. (1967), Macro - economic Theory, Macmillan.
- 2) Dobb, M.H. (1960) Soviet Economic Development Since 1917, London, Routledge and Kegan paul.
3. Gerschenkron, A. (1962), Economic Backwardness in Historical Perspective, Harvard University Press
- 4) Katouzian, M.A.H. (1970), «The Development of the